



ماهیت بیعت از منظر حدیث شیعه

احمد دیلمی

یکی از مفاهیم شاخص در فرهنگ سیاسی اسلام، بیعت است. تلاش برای گرفتن بیعت و یا نزاع به دلیل شکستن آن همواره بخش مهمی از تاریخ سیاسی اسلام را رقم زده است. نیم‌نگاهی به بارزترین حوادث سیاسی-اجتماعی صدر اسلام، جناح بندی‌های عمده موجود در آن زمان و اندیشه و برهانی که هر یک با خود داشتند، گویای نهادهی بودن باور وفاداری به بیعت در میان آن‌ها است. در دوران معاصر و به دنبال پیدایش اندیشه‌های مبتنی بر مردم‌سالاری در اداره جامعه و تلاش در جهت مشارکت هرچه بیش‌تر مردم در اداره امور سیاسی، توسعه آزادی‌ها و ...

به عنوان اساسی‌ترین شاخصه‌های دموکراسی، اهمیت این واژه مضاعف شده است، زیرا بیعت تجلی گاه بخشی از مشارکت مردم در اداره سیاسی جامعه در نظام سیاسی اسلام تلقی شده است. بسیاری از کسانی که ارادت و دل بستگی به اسلام دارند، تلاش می‌کنند با تشبیه و تطبیق آن با مسئله «حق رأی» در نظام‌های دموکراتیک گوشه‌ای از ساختار متمدنی نظام سیاسی در اسلام را هویدا نمایند. اگرچه کمال و خاتمیت اسلام رهین این است که همه مکارم و فضایل انسانی را یک جا داشته باشد و نخستین منادی کرامت انسانی باشد، ولی یافتن مجاری



خود می‌باشد. در این مفهوم ویژگی‌هایی وجود دارد که در ریشه آن گنجانده نشده است.

در این معنا بیعت یک اصطلاح سیاسی-حقوقی و تأسیسی است که توسط تمام یا گروهی از مردم و رهبر سیاسی آن‌ها به وجود می‌آید. حقیقت آن-چنان که در بحث تفصیلی خواهد آمد-اجمالاً عبارت است از: یک رابطه اخلاقی، حقوقی و سیاسی خاصی بین مردم و رهبر سیاسی آن‌ها. و مفاد آن را تعهد بر اطاعت و

پیروی مردم از رهبرشان تشکیل می‌دهد.^۱

در فرهنگ سیاسی اسلام این تأسیس مانند بسیاری از مفاهیم و اصطلاحات دیگر دچار تغییراتی شده است. در قاموس

سیاسی اسلام بیعت هم به لحاظ موضوع تعهد و پیروی، حقوق و تکالیف متقابل،

کارکرد و نقش آن در کسب مشروعیت و یا اعمال حاکمیت، از جهت فردی که با او بیعت می‌شود، افرادی که می‌توانند بیعت کنند و هم از نظر چگونگی انجام آن و برخی جهات دیگر، دچار تغییراتی شده که با آن چه در جزیره العرب قبل از اسلام وجود داشته،^۲ بسیار متفاوت است؛

این هدف بزرگ و تطبیق آن با آن چه در اندیشه انسان معاصر از حقوق طبیعی فرزندان آدم تلقی می‌شود، کاری بس دشوار و محتاج دقت و وسواس است. از این رو، تحلیل دقیق ماهیت بیعت و تطبیق و مقایسه آن با نهادها و مفاهیم مشابه در فرهنگ سیاسی معاصر، ضروری و حیاتی است. نگارنده سعی دارد که در این مختصر بعضی از زوایای این امر را طی موارد ذیل، تا حدودی روشن سازد:

- واژه «بیعت» در لغت عرب؛

- ارکان بیعت؛

- شرایط بیعت؛

- حکم بیعت؛

- کیفیت بیعت؛

- جمع بندی و نتیجه گیری.

۱- واژه «بیعت» در لغت عرب

بیعت در لغت عرب از ماده «بيع» به معنای فروختن است و گاهی نیز به معنای خریدن استعمال می‌شود. در مقابل شراء که نوعاً به معنای خریدن می‌آید. ولی واژه «بیعت» اگرچه با مفهوم اصل و ریشه خود پیوند و تناسب دارد، لکن دارای مفهوم خاص

اگرچه حکامی که به نام اسلام بر مسلمانان حکومت کرده‌اند، همواره پای بند به مفهوم اسلامی بیعت نبوده‌اند، بلکه تلاش داشتند با دامن زدن به معنا و ساز و کار جاهلی بیعت موانع سلطنت خود را از میان بردارند.

شاخصه‌های مهم بیعت در مفهوم اسلامی آن، از منظر اندیشه سیاسی شیعه در طی مباحث بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲- ارکان بیعت

بیعت دارای سه رکن اساسی است که با فقدان هر یک از آن‌ها امکان تحقق آن وجود ندارد، آن سه عبارت‌اند از: بیعت‌کننده، کسی که با او بیعت می‌شود و موضوع بیعت. بیعت‌کنندگان معمولاً متعدّداند ولی کسی که با او بیعت می‌شود به گواهی تاریخ همواره واحد بوده است. موضوع بیعت چنان‌که در مباحث بعدی هم مشخص خواهد شد ممکن است امری عام و کلی و یا امری جزئی و مقطعی باشد.

۳- شرایط بیعت

با توجه به ارکان سه‌گانه بیعت، شرایط آن را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. شرایط عمومی؛

ب. شرایط خاص.

مراد از شرایط عمومی مواردی است که اختصاص به رکن خاصی از ارکان سه‌گانه ندارد و در مقابل، شرایط خاص آن‌هایی هستند که مختص یکی از آن سه می‌باشند.

۳-۱. شرط عمومی بیعت:

اختیاری و آزادانه بودن

قبل از این که مستندات این شرط بیان شود، لازم است توضیحی درباره آزادی و اختیار داده شود. اختیار و آزادی را در یک تقسیم‌بندی می‌توان به سه نوع تقسیم نمود: فلسفی، حقوقی و اخلاقی. مراد از آزادی فلسفی، امکان تکوینی و طبیعی فعل و ترک یک عمل برای انسان است که در مقابل آن جبر فلسفی قرار دارد که در بحث جبر و اختیار در مباحث کلامی مورد گفت و گو قرار می‌گیرد. مقصود از آزادی حقوقی امکان فعل یا ترک یک عمل است



بدون آن که منع یا الزام قانونی و به تبع آن مجازات یا خسارتی را متوجه فرد نماید، چنان که جبر حقوقی این چنین است. و در تعریف آزادی اخلاقی می توان گفت که هرگاه حکم تکلیفی الزامی شرعی نسبت به فعل یا ترك عملی وجود نداشته باشد می توان گفت که آزادی اخلاقی وجود دارد.

غرض از بیان این اقسام آن است که گاهی ممکن است انسان در درون یک جامعه و فرهنگ دینی در مورد رفتار خاصی از آزادی حقوقی برخوردار باشد ولی به لحاظ اخلاقی آزاد تلقی نشود. و چون این جبر و اختیار از دو منظر مختلف و با دو مفهوم مستقل مطرح است، در نتیجه اجتماع آن ها در موضوع واحد، ممکن است. به نظر می رسد که عدم تفکیک بین آن ها منشأ برخی اختلاف نظرها و گاهی سردرگمی شده است.

بنابر این آن چه در این جا تحت عنوان آزادانه بودن بیعت بیان می شود با آن چه بعداً تحت عنوان وجوب بیعت با فرد واجد شرایط می آید منافات ندارد، زیرا مراد از

آزادی در این جا آزادی حقوق است و وجوب تکلیفی و اخلاقی که بعداً بیان خواهد شد با آزادی اخلاقی تقابل دارد و نه با آزادی حقوقی. اما بررسی و ذکر مستندات این شرط، مطالعه در چگونگی بیعت هایی که در زمان پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) صورت گرفته تلویحاً و یا تصریحاً گویای این مطلب است؛ مخصوصاً در سخنان حضرت امیر (ع) صریحاً این امر در مواقع متعدد بیان شده است. اگرچه بعضی از مواضع امام علی (ع) در مورد آرای مردم و قبول خلافت امری است مختص به ایشان و شرایط خاص آن زمان و علم و اطلاع امام علی نسبت به آینده،^۳ ولی شرط آزادانه بودن بیعت به مفهومی که گذشت از شرایط عمومی بیعت بوده و از خلال سیره پیامبر اکرم (ص) و سایر ائمه نیز - که در تاریخ از بیعت مردم با آنان گزارش شده - قابل استفاده است. از جمله تصریحات حضرت امیر (ع) به آزادانه بودن بیعت می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

امام علی (ع) در نامه ای به طلحه و زبیر می فرماید: «شما می دانید - اگرچه کتمان

کنند، می‌فرمایند؛ «ما نیازی به بیعت کسی که تمایلی به ما ندارد، نداریم.»^۶

محمد بن حنفیه می‌گوید، بعد از قتل عثمان وقتی که پدرم به دنبال اصرار فراوان مردم بیعت را پذیرفت فرمود: «بیعت با من باید آشکارا و فقط با میل و رضایت افراد باشد.»^۷

دلایل مذکور و موارد متعدد دیگری که در این باره وجود دارد و برای رعایت اختصار از ذکر آن‌ها خودداری گردید^۸، به وضوح گویای اختیاری بودن بیعت در نظام سیاسی اسلام است. دقت در موارد مذکور نشان می‌دهد که «بیعت» در فقه سیاسی اسلام دارای خصیصه اختیاری بودن در مفهوم حقوقی آن است. بنابراین با صرف نظر از نقش آن در مرحله کسب مشروعیت و یا اعمال حاکمیت و ابعاد مختلف دیگر حکومت اسلامی - که خود بخشی مهم و محتاج بررسی دقیق بوده و امید است در نوشتار دیگری که مکمل این نوشته خواهد بود مورد بررسی قرار گیرد - یک عمل حقوقی و محصول اراده طرفین است. یادآوری این نکته لازم است که اختیاری بودن یک عمل به لحاظ حقوقی با الزامی بودن آن از منظر

می‌کنید - که من به دنبال مردم نرفتم، آن‌ها به سراغ من آمدند. من دست بیعت را به سوی آنان نگشودم، آن‌ها با اصرار زیاد با من بیعت کردند. شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید و عموم مردم با من به زور و یا به انگیزه متاع دنیا بیعت نمودند. حال شما دو نفر اگر از روی میل با من بیعت نموده‌اید باید برگردید، و فوراً در پیش گاه خداوند توبه کنید، و اگر از روی اکراه و نارضایی بوده؛ یعنی در قلب خود به این امر راضی نبوده‌اید، شما با دست خود این راه را برای من گشوده و بیعت مرا به گردن خود ثابت کرده‌اید.»^۹

و در توصیف اصحاب جمل می‌فرمایند: «برپا کنندگان جمل کسانی را به نبرد با من خواندند که همه آن‌ها در برابر من به اطاعت گردن نهاده بودند، و بدون اکراه و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودند.»^{۱۰} امام (ع) در جواب پیش‌نهاد عمار مبنی بر این که حال که مردم داوطلبانه و بدون اکراه با تو بیعت کرده‌اند خوب است که از «اسامه بن زید» و «عبدالله بن عمر» و ... دعوت کنیم که همانند سایر مردم عمل

اخلاقی و به لحاظ حکم تکلیفی در تحت شرایط خاص - چنان که در مباحث بعدی خواهد آمد - منافاتی ندارد.

۳-۲. شرایط خاص بیعت

۱- شروط بیعت کننده: بر اساس آن چه که در گزارش های تاریخی به چشم می خورد شرط بایع، بلوغ است، چنان که گفته شده که پیامبر اکرم (ص) با هیچ غیر بالغی غیر از امام حسن و امام حسین (ع) و بعضی افراد خاص دیگر، بیعت نکرده اند.^۹ لزوم شرط بلوغ را از شرایط عمومی تکالیف در اسلام نیز می توان استفاده کرد، بنابراین امری اصولی و بر طبق قواعد عمومی است. اما آیا بلوغ شرط کافی برای حکم تکلیفی و اخلاقی بیعت و به تبع آن، حکم وضعی و حقوقی آن نیز می باشد؟ یا این که چون بیعت ماهیت سیاسی - اجتماعی دارد لذا بلوغ سیاسی - اجتماعی (رشد) نیز شرط است؟ و اصولاً آیا در نظام دینی می توان به لحاظ تکلیفی - اخلاقی کسی را مکلف به موضوعی دانست ولی به جهت وضعی و حقوقی او را از حق انجام آن عمل محروم کرد؟

بدیهی است که پاسخ سؤال اخیر منفی باشد، زیرا در نظام دینی و اصولاً هر اندیشه معتقد به آرمان های اخلاقی و دارای موازن حقوقی، باید بین ارزش های اخلاقی و مقررات حقوق آن هم آهنگی وجود داشته باشد. بنابراین اثبات وظیفه اخلاقی نسبت به یک موضوع با محرومیت حقوقی از انجام آن سازگاری ندارد. و در نتیجه وجوب تکلیفی بیعت ملازم است با حق شرکت در آن. اما با توجه به ماهیت و صبغه سیاسی بیعت آیا حصول عناصر فیزیولوژیکی بلوغ، شرط کافی برای حکم تکلیفی و وضعی بیعت است؟ قطعاً اگر چه بلوغ طبیعی لازم است کافی نیست و با توجه به مواردی که در آن ها «رشد» شرط دانسته شده است، می توان گفت که در این امر مهم سیاسی - اجتماعی، رشد فرد در این جهت معتبر است - اما بررسی چگونگی تحصیل این رشد و این که آیا هم زمان با بلوغ طبیعی قابل دسترسی می باشد؟ آیا باید الزاماً آگاهی و علم، اجتهادی و تحقیقی باشد؟ علائم و آثار و شیوه احراز آن و احیاناً اماره ای که می توان برای آن قرار داد، و این که آیا از نظر شارع سن بلوغ

طبیعی اماره بر بلوغ سیاسی نیز قرار داده شده است؟ و سؤالاتی از این قبیل که پاسخ به آن‌ها در گرو انجام تحقیقی مستقل در این باره است.

۲- شرایط فردی که با او بیعت می‌شود (متابع): با توجه به مبنای مشهور علمای شیعه مبنی بر عدم دخالت رای و نظر مردم در مرحله کسب مشروعیت فرد (به عنوان فردی که ریاست او مورد قبول و رضایت خداوند است) به عنوان حاکم بر جامعه اسلامی و با عنایت به سیره گفتاری و رفتاری معصومان (ع) مبنی بر به رسمیت نشناختن حاکمیت افرادی که ریاست آن‌ها را مورد رضایت خداوند نمی‌دانستند، قطعاً شرط ضروری برای بیعت شونده، داشتن مشروعیت به مفهوم مذکور است. بنابراین همه شروط ثبوتی برای بیعت شونده را می‌توان تحت عنوان «مورد رضایت خداوند بودن» خلاصه نمود.

به عنوان نمونه بعضی از مستندات این شرط بیان می‌شود:

امام حسین (ع) درباره بیعت با یزید می‌فرماید: «من از پیامبر (ص) شنیده‌ام که خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است،

بنابر این چگونه من با خاندانی که پیامبر (ص) درباره آنان چنین فرمود، بیعت کنم.»^{۱۱}

و در جواب عبدالله بن زبیر مبنی بر این که اگر از سوی یزید از تو درخواست بیعت شود چه خواهید کرد؟ فرمودند: «چگونه من با یزید، فردی که آشکارا مبادرت به فسق می‌کند و شراب می‌نوشد و ... بیعت کنم.»^{۱۱}

و به محمد بن حنفیه فرمودند: «اگر در دنیا هیچ پناه گاهی نداشته باشم هرگز با یزید بیعت نمی‌کنم.»^{۱۲} همین امر را به والی مدینه نیز اعلام فرمودند.^{۱۳} و در پاسخ آخرین درخواست ابن زیاد در این باره نیز شدیداً بر این موضع پای فشردند و مرگ را بر آن ترجیح دادند.^{۱۴}

۳-۳- شروط موضوع بیعت

بدیهی است که بیعت نیز همانند هر نوع عمل حقوقی دیگر محتاج موضوع است. موضوع عمومی بیعت اطاعت و فرمان برداری است. ولی این اطاعت و فرمان برداری در نظام سیاسی اسلام باید قیود و شرایطی داشته باشد. اولاً: به مقتضای توحید ربوبی و ولایت تشریعی



خاص پیروی و اطاعت در آن امر مشخص از جانب بیعت کننده یا بیعت شونده مورد تاکید و تصریح قرار می گرفت. ولی این امر به آن معنا نیست که حوزه اطاعت و پیروی او منحصر در آن امر بوده است، بلکه قیود و شرایط موضوع همان قیود کلی بود که بیان گردید.

۴- حکم بیعت

حکم بیعت هم از جهت تکلیفی و اخلاقی و هم به لحاظ وضعی و حقوقی قابل دقت و بررسی است و تفکیک بین آن دو امری ضروری و حیاتی می باشد.

الف- حکم تکلیفی- اخلاقی بیعت:

تردیدی نیست که مردم در طول پیروی و اطاعت از امر خداوند بر طبق توحید در عمل، مکلف به اطاعت و پیروی در قول و عمل از فردی که دارای مشروعیت واقعی و الهی است و خداوند به ریاست او بر مردم رضایت دارد، می باشند. بنابراین چنان که از متون و مبانی دینی بر می آید و مشهور عالمان شیعه نیز معتقدند، اگرچه رهبر دینی جهت کسب مشروعیت و صلاحیت رهبری

خداوند و عدالت و حکمت او، باید متعلق این پیروی امری در جهت خواست و رضایت خداوند و به عبارت دیگر مصالح اسلام و مسلمین بوده، و به شکل و ترتیبی انجام شود که مورد رضایت او و هم آهنگ با شریعت باشد. از جانب بیعت کننده نیز این پیروی نباید مشروط به شروطی برخلاف باورهای دینی شود.

و رد بیعت با حاکمان طاغوت از جانب ائمه (ع) علاوه بر این که شخصاً فاقد مشروعیت بوده اند، به دلیل این بود که بیعت با آن ها در واقع قبول پیروی از آن ها در فرامین ضد دینی آن ها بود. و هم چنین به همین دلیل است که آن ها از قبول بیعت افراد قبایلی که در عوض خواستار در دست گرفتن رهبری آینده بودند، خودداری می نمودند.^{۱۵}

ثانیاً: هم چنان که همه تکالیف شرعی مشروط به قدرت مکلف است امر تبعیت و پیروی نیز در بیعت مشروط به قدرت و توانایی افراد است و از بعضی روایات بر می آید که پیامبر اکرم (ص) در هنگام بیعت تاکید بر تعلیم و تلقین این امر به بیعت کنندگان داشتند.^{۱۶}

شایان ذکر است که در شرایط مختلف به تبع ضرورت و متناسب با موضوعات

در عالم واقع و ثبوت، محتاج تأیید و یا گزینش مستقیم یا غیرمستقیم، از جانب مردم نیست و رضایت یا عدم رضایت خداوند نسبت به رهبری او دایر مدار وجود یا عدم صفات و شرایط خاصی در اوست، ولی بر مردم مکلف و مسئول، واجب است که هرگاه چنین فردی به هر ترتیبی به آنان معرفی گردید و او را مورد شناسایی قرار دادند، تا مادامی که او صلاحیت‌های لازم را دارد، از او در جهت اهداف اسلام و مسلمانان اطاعت و پیروی نموده و این اطاعت و پیروی در جهات مختلف را به نوعی ابراز دارند، که بیعت نوعی از آن است.

بنابر این با فرض تمامیت ادله عقلی یا نقلی اثبات ولایت و ریاست فرد غیرمعصوم با شرایط مشخص در عصر غیبت (چنان که این ادله کافی و تمام به نظر می‌رسد) اطاعت و پیروی مردم به عنوان رکن اصلی قدرت و توان مندی و شرط لازم برای اعمال حاکمیت امری حیاتی و از شئون ولایت تشریعی خداوند و توحید ربوبی می‌باشد، و چنین امری بر مردم واجب است.

از جانب دیگر، فردی که دارای چنین صلاحیتی از نظر خداوند است و شرایط لازم برای اعمال صلاحیت‌ها و اختیارات خود را - که اساسی‌ترین آن‌ها قبول و همراهی مردم است - را دارا می‌باشد، بر او نیز اخلاقاً واجب است که چنین سمتی را قبول نماید و وظایف خود را در این جهت انجام دهد. البته اگر خود را واجد شرایط نمی‌داند و فرد مناسب‌تری را سراغ دارد قبول چنین سمتی بر او حرام است.

ب- حکم وضعی- حقوقی بیعت:
مقصود از حکم وضعی- حقوقی را به شرح زیر می‌توان بیان کرد:

اولاً: آیا فعل یا ترك بیعت، ضمانت اجرای دنیوی دارد؟ به عبارت دیگر، در صورتی که فردی از بیعت با شخص واجد شرایط رهبری شانه خالی کرد و یا اگر فرد واجد شرایط رهبری از قبول بیعت خودداری نمود، آیا می‌توان آن‌ها را وادار به این امر نمود، یا خیر؟ آیا در بیعت به لحاظ حقوقی برای طرفین آزادی وجود دارد؟

طبق آن چه که در باب شرایط عمومی

بیعت تحت عنوان «آزادانه بودن» بیان گردید، طرفین در انجام بیعت از آزادی کامل برخوردارند و هیچ گونه الزام و اجبار حقوقی بر آن ها وجود ندارد، ولی دقت در سیره معصومین (ع) مخصوصاً عملکرد امام علی (ع) نشان می دهد که اگر شخص واجد شرایط با اقبال عموم مردم، عملاً زمام امور رهبری جامعه اسلامی را به دست گرفت، حتی بر افرادی هم که با او بیعت نکرده اند لازم است که از او تبعیت و پیروی کرده و با او به معارضه نپردازند.^{۱۷}

ثانیاً: در صورتی که بیعتی واقع گردد، آیا برای طرفین الزام آور می باشد؟ یا یکی از طرفین و یا هر دو مجاز به فسخ آن هستند؟ و یا این که طرفین می توانند نسبت به اقاله آن اقدام کنند؟

در مورد الزام آور بودن بیعت دلایل زیادی وجود دارد، این دلایل به شرح زیر قابل تقسیم بندی است:

۱- ادله ای که تصریح می کند، حاضرین در بیعت حق خیار و فسخ ندارند؛^{۱۸}

۲- ادله ای که صریحاً لازم الوفا بودن بیعت را بیان می کند؛^{۱۹}

۳- ادله ای که از آثار منتهی زیر پا

گذاشتن بیعت صحبت می کند.^{۲۰}
به عنوان نمونه در این جا به برخی از این دلایل اشاره می شود:

امام علی (ع) در نامه ای به معاویه می فرمایند: «همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط و کیفیت با من بیعت نمودند. بنابراین نه آن که حاضر بود (هم اکنون) اختیار فسخ دارد، و نه آن که غایب بود اجازه رد کردن.»^{۲۱}

و در نامه ای دیگر به او می فرمایند: «بیعت یک بار بیش نیست، تجدید نظر در آن راه ندارد و در آن اختیار فسخ نخواهد بود. آن کس که از این بیعت سر بتابد طعنه زن و عیب جو خوانده می شود و آن که درباره قبول و رد آن اندیشه کند منافق است.»^{۲۲}

گاهی تحت شرایط خاصی بعضی از معصومان (ع) از حق اطاعت و پیروی خود به دلایلی صرف نظر می کردند. امام حسین (ع) در شب عاشورا چنین کردند.^{۲۳} و یا پیامبر اکرم (ص) در روز اُحد نسبت به ابو دجانه این چنین نموده اند.^{۲۴}

این امر منافاتی با الزام آور بودن بیعت ندارد، زیرا الزام آور بودن هر تعهدی به این

معنا است که متعهد باید نسبت به تعهدات خود پای بند باشد، ولی او در عین حال حق خواهد داشت که از تمام یا بخشی از حقوق خود و تعهدات طرف مقابل نسبت به خود صرف نظر کند. و از جانب معصومین (ع) زمانی مبادرت به این کار می شد که پای بندی و انجام تعهد و پیروی از جانب مقابل تاثیر در سرنوشت حوادث و وضعیت جبهه اسلام در مقابل کفر نداشت.

هم چنان که الزام آوردن بیعت منافاتی با امکان اقاله آن ندارد، زیرا هم چنان که یک پیمان در مقام تولد و حدوث، معلول اراده طرفین است در مقام بقا و زوال نیز تابع اراده آن ها است و اصولاً طرفین حق زایل کردن آن را دارند.

۵- کیفیت بیعت

تحقق عملی بیعت و ابراز اراده طرفین مبنی بر انجام آن می تواند به هر فعل یا قولی که عرفاً دلالت بر اراده آن ها بر این امر داشته، و مغایرتی با احکام شریعت نداشته باشد، صورت گیرد. به همین دلیل است که شکل انجام آن توسط معصومان (ع) متفاوت است، اولاً: انواع

مختلفی داشته و گاهی با عمل و زمانی با قول و گفتار انجام شده و ثانیاً: چگونگی انجام آن با زنان متفاوت از مردان بوده است، زیرا بعضی از شیوه های بیعت با مردان مانند «دست دادن» با زنان مشروع نبوده است. بنابراین بیعت با آن ها گاهی با گفتار و گاهی با دست دادن از روی لباس و زمانی نیز با فروبردن دست در آب، انجام شده است. بدیهی است که هیچ یک از این اشکال، موضوعیت ندارد و آن چه مهم است ابراز اراده طرفین به طریقی مفید و مشروع، می باشد.

جمع بندی و نتیجه گیری

نتایج حاصل از مجموع مباحث گذشته را می توان به صورت زیر جمع بندی کرد:

- ۱- بیعت به عنوان یک نهاد سیاسی اگرچه قبل از اسلام وجود داشته است، ولی اسلام نیز با تصرفات و تغییراتی در ارکان آن، آن را به رسمیت شناخته است. و یکی از مظاهر مشارکت مردم در نظام سیاسی اسلام تلقی می شود.
- ۲- بیعت به لحاظ حکم وضعی-اجتماعی و به عبارت دیگر از جهت حقوقی دارای خصیصه

اختیاری بودن است و ضمانت اجرای دنیوی ندارد.

پی نوشت ها:

۱. ر.ك: مفردات راغب، ص ۱۵۵؛ نهاییه ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۷۴؛ صحاح جوهری، ج ۳، ص ۱۱۸۹؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۲۶؛ طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۱۰؛ مرتضی زبیدی، تاج العروس، ج ۱۱، ص ۳۵-۳۶؛ مقدمه ابن خلدون، ص ۱۴۷ و مصباح المنیر، ص ۶۹.

۲. ر.ك: جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۷، ص ۴۰۳.

۳. ر.ك: تهذیب، ج ۶، ص ۱۵۴، ح ۲۷۱ الغیبة للنعمانی، ص ۲۳۲، ح ۱۶؛ وسائل الشیعه،

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۴.

۵. همان، خطبه ۱۷۲.

۶. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۴۴۱.

۷. تاریخ طبرسی، ج ۴، ص ۴۲۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲۰۹ و ۲۵۸.

۸. ر.ك: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۴، ص ۲۸۹

- ج ۱، ص ۴۳۴-۴۳۵؛ شیخ مفید، الجمل، ص ۱۲۸ و ۲۶۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۴۴؛ شیخ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱،

۳- افراد بیعت کننده علاوه بر بلوغ طبیعی باید دارای بلوغ سیاسی- اجتماعی باشند. این امر از ماهیت سیاسی- اجتماعی بیعت ناشی می شود.

۴- فردی که با او بیعت می شود باید واجد شرایطی باشد (شرایط رهبری) که با داشتن این ویژگی ها ولایت و رهبری او مورد رضایت خداوند بوده و مشروع باشد.

۵- موضوع بیعت باید شرعاً مجاز و عملاً مقدور باشد.

۶- بیعت با فرد واجد شرایط و برای افراد دارای شرایط، به لحاظ حکم تکلیفی و اخلاقی واجب است.

۷- بیعت به لحاظ حکم وصفی و حقوقی برای طرفین الزام آور است.

۸- بیعت مانند هر نهاد حقوقی دیگری با هر عمل یا قولی که عرفاً گویای حقیقت آن باشد، واقع می شود.

۹. ماهیت بیعت با آن چه که در نظام های دموکراتیک تحت عنوان حق رای و انتخاب وجود دارد، تمایز جوهری دارد.

- ص ۳۷۵؛ ابن عبد ربّه، عقد الفريد، ج ۳، ۱۹. ر.ك: همان، نامه ۷، كامل مبرّد، ج ۱، ص ۴۲۸، و وقعة صفّين، ص ۵۸.
- ج ۱، ص ۳۰۹ و ج ۴، ص ۱۰؛ تاريخ طبري، ۲۰. ر.ك: فتح (۴۸) آيه ۱۰؛ اصول كافي، ج ۲، ص ۳۳۷ و خصال صدوق، ج ۱، ص ۴۳۹.
۹. القندوري، يتاييع الموده، ص ۳۷۵.
۱۰. امالي صدوق، ص ۱۳۰.
۱۱. ابن اعثم كوفي، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲.
۱۲. همان، ج ۵، ص ۲۱.
۱۳. ر.ك: همان، ج ۵، ص ۱۴.
۱۴. ر.ك: ابن قتيبيه دينوري، اخبار الطوال، ص ۲۵۴.
۱۵. ر.ك: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۴.
۱۶. ر.ك: متقى هندی، كنز العمال، ج ۱۵۱.
۱۷. ر.ك: مبرّد، الكامل، ج ۱، ص ۴۲۸؛ وقعة صفّين، ص ۵۸ و نهج البلاغه، نامه ۷.
۱۸. ر.ك: نهج البلاغه، نامه ۶.
۲۱. نهج البلاغه، نامه ۶ و خطبه ۸؛ الجمل، ص ۹۵.
۲۲. نهج البلاغه، نامه ۷.
۲۳. ر.ك: تاريخ طبري، ج ۵، ص ۴۱۸؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷۶؛ الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۵۹؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۴؛ الارشاد، ج ۵، ص ۹۱؛ اعلام الوري، ص ۲۳۴؛ امالي الصدوق، ص ۱۳۳؛ اللهوف، ص ۱۵۱.
۲۴. ر.ك: علل الشرايع، ص ۱۴ و بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۷۰، ح ۷.